

می کردند بکشتن شتر صیغ از برای مال ایشان صدوق گفته کتاب ندایم که شتر را همان
واری کنیم و شتر را بدیم از برای اکر امر و زابت نباشد شتر صیغ بپنجام است و هیچکس
نی توانم گرفت بخیزه کنت کرد در میان مامردی بودی که شتر را بکشتی آب بسیار
کافا در میان مردمان ماکسی مردست قرار مصدق گفتند که ما شتر را بکشتیم مایم
مید مید آن زمان گفته اند که ما ویرمال مالان شتر و هر دو زن شتاب از روی خود برد
چنان خوب بودند که سباجی بود فرود ندانند و خزان را و کینز که نرا تا خود را با شتر
مانند آن هر دو بد بکشت را شتر را بسیار دادند تا مست شد نه هستند و ماران
خوردند که فان بودند و ایشان هفت کس بودند شتر را خوردند و مست شدند
فرستند در آن لای که شتر صرفت تا آب خورد و آن راه بخون کوبه شده بود
کسی که در خون شتر نهد باشد غمناک است و بغیر تا جمله کرده در شتر جمله کرده که بکشتند
قرار از این شتر کتی کرده بود برخاست و بای راست شتر تا شتر می کرد و مصدق
تیر انداخت و پی پای جیب شتر را برید بروی افتاد آمدند شتر را کشتند شتر
چون دید که در او را کشتند که بخت و بگوه بر آمد و گوشت شتر را کشتی که در نگاه
بردند چون شتر صیغ رسید و صیغ دور بود با شتر خشان آمدند و دیدند که حال چنان
شتر بود چه شتر خون صیغ را دید که کشت و در بار با کتی که در وقت و روح مامردی

و هم در آن سنک که در شتر بیرون آمد بود و در آن پیدا شد صیغ گفت که
روز دیگر غدا با یه تها و در شتر با تها چهارشنبه بود کنت روز اول در میان
بر روی خود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه هلاک شود
چون آن کنت که فران قصد کردند که صیغ را بکشند چون فرستند شتر کمان ایشان را
در راه هلاک کردند چون روز شد که فران دیگر گفتند شتر را صیغ کشت مایم ویرا
بکشتیم شتر بسیار جمع کردند و فرستند تا صیغ را بکشند قوم صیغ ایشان را کتد آید
گفتند صیغ کشید اگر سر روز غدا با یه تها هلاک خواهد شد و اگر نیا بدید از آن صیغ
هلاک کشید باز کشتند صیغ بکشتند بود که روی هلاکشان زردت روز آید سرخ شد
روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بکشد و از آسمان آوازی پیداست
و کشتی آمد و همه هلاک شدند که کینز کجای مانده بود که همه را بدوی را پای دادند
تارفت و مردم را جز کرد و دوی نیز هلاک شد از قوم صیغ که ایمان آورده بودند
چون که کس را کتد بجمع صیغ کنت قوم خود را که از این جای می بید رفت که آنجا قرار
تعالی طایفه شتر است همه مواضع آن احرام هستند و صیغ بکجه حرم که آمدند و جمعی مقرر
شدند تا وقت شدند از آن قصه از تیسیر و کواشی نقل کرده شد نصیب در شتر کتد
که از صحبت این دنیا بر حد ریاست و اهل حق را الهام کند و نگاه داشت شترت

نقل از...